

# شوآ و ...

آنجا که انسانی نیست انسان باش.

«هیئل»

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»

نیس - فرانسه

در اغلب مقاله ها و نوشته هائی که از آمریکا بدستم میرسد در مورد فاجعه ای که توسط نازی ها بسر یهودیان وارد شد لغت هالوکاست بکار برده میشود. هالوکاست که مرادف عبری آن «اولا» میباشد، قربانی مخصوصی را معنی میدهد که یهودیان برای آموزش گناه «پندار بد» یا «اندیشه بد» که مرحله ماقبل «کردار بد» میباشد انجام میدادند. در این نوع قربانی، حیوان قربانی شده با پوست و استخوان و امعاء و احشاء باید تا درجه آخر بسوزد و از او بجز خاکستر بجای نماند.

لذا در مورد فجایع نازی ها نسبت به یهودیان استفاده از این واژه بجا نیست و بهتر است مانند اسرائیل و اروپا از واژه شوآ (Shoa) بمعنی فاجعه استفاده گردد.

کلود لائزمن در سالهای ۱۹۸۰ یک فیلم مستند ۱۰ ساعته تهیه کرد که در آن با ده ها نفر از «مأموران و کارمندان و کارکنان» بازداشتگاههای مرگ نازیها مصاحبه کرده و بدون اظهار نظر و بصورت سرد فقط شهادت این جلادان را برای همیشه بر روی حلقه های فیلم ثبت کرده تا مدرکی زنده در مقابل نامردانی که منکر واقعیت این جنایات میشوند ارائه دهد. عنوان این فیلم نیز «شوآ» میباشد.

عزیزاله سلیم پور

باقی خواهد ماند.

در شهر نیس نیز در سالن ۳۰۰۰ نفری «آکروپولیس» مراسم با ابهت و احترام انگیزی برای این یادروز برپا شده بود که سیمون ویل نخستین رئیس پارلمان اروپا و نخست وزیر سابق فرانسه که خود یکی از رهایی یافتگان آشویتس در سن ۱۶ سالگی میباشد همراه با بزرگان شهر و استان و ناحیه در آن شرکت داشت. در این ۱۵ روزه ها برنامه مختلف در فرانسه و اروپا اجرا شد که هر یک بنوبه خود تکان دهنده، آموزنده و شایسته مقاله ای جداگانه میباشد.

\*\*\*

من مدتها بود که تصمیم گرفته بودم در مورد شوآ با ربرت دیگر صحبتی نکنم. چرا که چند سال پیش ناخواسته او را سخت دل آزوده کرده بودم. جریان از این قرار بود: گویا در آن سال یکی از ربای های اسرائیل گفته بود «اگر این بلاها در اروپا بسر ما یهودیان آمد تقصیر از خودمان بود

«هنگام شوآ خداوند کجا بود؟» عنوان سخنرانی بود که هفته پیش دکتر ربرت فرسکو (Dr. Robert Fresco) دوستی که مدت ۳۰ سال با او همکاری نزدیک داشته ام در ماری ایراد کرد. متأسفانه من نتوانستم در این کنفرانس حاضر باشم. ولی در مدت ۱۵ روز گذشته شاهد مراسم هیجان آمیز یاد روزها و افتتاح نمایشگاههای فراوانی در رابطه با شصتمین سال رهائی بازداشتگاه مرگ آفرین آشویتس در سراسر فرانسه و اروپا بودم. ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه بناشی را در پاریس افتتاح کرد که در آن نام و نشان ده ها هزار کودک فرانسوی که بدست پلیس فرانسه همیار نازیها دستگیر شده به بازداشتگاه های مرگ فرستاده شده بودند همراه با عکس آنها بچشم میخورد. فردای آنروز باز ژاک شیراک به آشویتس رفت و آنجا نیز در کنار مشه کتسوا رئیس جمهور اسرائیل و رؤسای کشورهای آلمان و روسیه از شرکت فرانسه در همکاری با نازیها اظهار شرم و ندامت کرد و گفت این گناه چون لکه ننگی برای همیشه بر دامان بشریت

چون آنگونه که میبایست به فرامین الهی توجه ننموده و از آنها فرمانبرداری نکرده بودیم!

در رستوران مشغول صرف غذا بودیم که این بحث پیش آمد. به او گفتم در مواقع بحرانی زندگی اعم از اینکه بلائی شخصی مثل بیماری و تصادف در کار باشد یا بلائی دسته جمعی مثل زلزله یا سیل و غیره، انسانها به دو گونه واکنش نشان میدهند یا تمام تقصیرها را در اطراف جستجو میکنند و باصطلاح گناه را بگردن دیگران میاندازند و اینگونه رفتار رایج در کشورهای عربی خاورمیانه است و یا اینکه علت بدبختی شان را در خود میجویند و این برای یهودیان افتخارآمیز است که حتی در مورد بزرگترین جنایات بشری که هیچ فلسفه و منطقی نمیتواند آنها را توجیه نماید باز خود را مورد سؤال و آزمایش قرار داده و میپرسند آیا خود ما هیچگونه تقصیری نداشتیم؟ بنابراین ربای اورشلیم از این رویه پیروی کرده است.

ناگهان روبرت میان کلام پرید و با فریادی که جلوی سایرین در رستوران برای من تحملش سخت بود شروع به حمله و اعتراض نمود که تو به چه حق در چنین موردی اظهار نظر میکنی؟ چرا مثل آن آدم بی شعور میخواهی از آنچه در کلام نمیگنجد حرف بزنی؟ چرا قبول نمیکنی که جستن دلیلی برای این جنایات خود جنایت دیگری نسبت به قربانیان شوا میباشد؟ و... و...

سکوت و عذرخواهی من از یک طرف و نگاههای مشتریان رستوران از طرف دیگر باعث آرامش رو برت شدند و من از اینکه در آنشب در پاریس اینگونه روح دوستم را جریحه دار کرده و زخم دلش را تازه کرده بودم شرمسار شدم چرا که روبرت خود زنده بودنش را مدیون ۴۰ درجه تب و جنون آتی مادرش میدانند.

روبرت فرسکو ۵ ساله بود که گشتاپو نیمه شب بخانه آنها در ماریس یورش برده عمو و پدرش را دستگیر میکند سپس روبرت را از تختش پائین می آورند که با خود ببرند ولی مادر روبرت دیوانه وار شروع به شیون و فریاد میکند که فرزندش ۴۰ درجه تب دارد و او را رها نخواهد کرد. فریادهای او چنان وحشتی بین مأموران گشتاپو ایجاد میکند که رئیسان میگویند او را رها کنید و راه بیفتید تا به بقیه برسیم بدین ترتیب روبرت از مرگ حتمی نجات می یابد ولی پدر و عموی خود را دیگر هرگز ندید زیرا که آنها طعمه کوره های آدم سوزی نازی ها گشتند و از آنها بجز نامی بر جای نماند.

• • •

خیال داشتم در مورد مراسم یادبودی که در فرانسه انجام شده گزارشی برایتان بنویسم ولی فکر کردم ماجرای مربوط به آشر بن ناتان که زاویه دیگری از این دوران سیاه را نشان میدهد به شما تقدیم کنم. آشر بن ناتان اتریشی الاصل و یکی از رهائی یافتگان شوا میباشد اما گوئی از کوره های آدم سوزی نجات یافتن برای آزمایش او کافی نبود، فرزند ارشدش را هم در جنگ کیپور از دست داد.

آشر بن ناتان که پس از تحصیلات عالی و انجام وظایف ملی نظامی به بالاترین مقام های وزارت امور خارجه اسرائیل ارتقاء یافت سالهای زیادی را بعنوان سفیر اسرائیل در اروپا بسر برد. او زبان آلمانی را که در حقیقت زبان مادری او است به فصاحت میتوانست حرف بزند ولی پس از رهائی از شوا و اعمال و رفتار نازی ها قول داده بود که دیگر هرگز به آن زبان کلامی نگوید. در سفرهای رسمی اش همیشه یک مترجم یا او بود تا سخنان او را از عبری به آلمانی و سخنان آلمانی زبانان را برای او به عبری بازگردان کند. هم اکنون که این سطور را مینویسم دانستم که او هنوز در قید حیات است؛ عمرش دراز باد.

همانطور که میدانید، کشور اسرائیل همواره میگردد تا کسانی را که در دوره شوا با فداکاری و بخطر انداختن جان خود یهودیانی را نجات داده اند پیدا کرده چه در زمان حیات و چه حتی پس از مرگ آنها لقب افتخارآمیز «پارسایان ملل» را به آنان اهداء کرده نامشان را برای ابد در تاریخ بشر ثبت نماید. آنروز آقای آشر بن ناتان بعنوان نماینده اسرائیل مأمور بود تا مدال این قهرمانان بشریت را به منتخبین تقدیم کند. وقتی رفت تا به سینه پیرزنی که روی صندلی چرخدار نشسته بود مدال افتخار را نصب کند، رو به او کرده گفت: شما یک زن آلمانی با بخطر انداختن جان خود و با قبول شکنجه دژخیمان نازی، جان ده ها یهودی را نجات دادید و این قابل تقدیر و ستایش است و آن زن به آلمانی جواب داد: چطور؟

«آدم بودن قابل تقدیر و ستایش است؟»

آشر بن ناتان ناگهان آن زن را در بغل گرفته صمیمانه بوسید و از آن لحظه دوباره بزبان آلمانی سخن گفت. همسر آشر بن ناتان که در این صحنه حضور داشت گفت: یک فرد، ملتی را باز خرید میکنند.

نمیدانم خداوند هنگام شوا کجا بود ولی فکر کنم ذره ای از ذات او در وجود این زن آلمانی در آن زمان تجلی میکرد.